

بررسی ادله قرآنی وجوب انتصاب الهی امام از منظر امام رضا علیه السلام -

سیدمحمد رضوی، اکرم السادات حسینی زاده

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال یازدهم، شماره ۴۱ «ویژه پژوهش های رضوی»، زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۲۵ - ۱۴۶

بررسی ادله قرآنی وجوب انتصاب الهی امام از منظر امام رضا علیه السلام

سیدمحمد رضوی*

اکرم السادات حسینی زاده**

چکیده: یکی از موضوعاتی که شیعه و اهل سنت در مورد آن با هم اختلاف دارند، انتصابی بودن امام است. اهل سنت امامت و خلافت را انتخابی می دانند، ولی شیعیان بر این باورند که امام و خلیفه را خداوند باید نصب و پیامبر باید اعلام کند.

شیعه - براساس تعالیم معصومین علیهم السلام - امام را صاحب ویژگی های خاصی می داند که اندیشه انسانی از درک و شناخت آن عاجز است و تشخیص فردی با چنین ویژگی های خاص، تنها در حیطه قدرت خداوند است.

امام رضا علیه السلام در خطبه خود در مرو به عصمت، علم، افضلیت و افتراض طاعت اشاره دارد، و به برخی از آیات قرآن استناد می فرماید، که نگارنده در اینجا تنها به بررسی سه آیه پرداخته است: ۱۲۴ بقره، ۷۳ انبیاء و ۶۸ قصص.

در این مقاله همچنین روشن می شود که چنین جایگاهی نمی تواند حاصل سیر طبیعی پیشرفت معنوی بشر باشد که در نظریه علمای ابرار مطرح می شود.

کلیدواژه ها: امام رضا علیه السلام ° حدیث / احادیث امامت - امام رضا علیه السلام / امامت ° افضلیت / امامت ° علم / امامت ° عصمت / قرآن - دیدگاه ها در امامت.

*. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی.

** . کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث.

نقطه اوج اختلاف بین شیعه و سنی مسئله امامت است و اختلافات دیگر از این مسئله نشأت می‌گیرد. بسیاری از کسانی که در مسائل اعتقادی ژرف‌نگری ندارند، می‌پندارند که اختلاف شیعه و سنی فقط در این است که شیعیان می‌گویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را برای جانشینی خود برگزید ولی اهل سنت معتقدند که چنین چیزی انجام نگرفته بلکه گروهی به دلخواه خود ابوبکر را و او خود، عمر را، و عمر توسط شورای شش نفره، عثمان را برگزید و خلیفه چهارم مجدداً با آراء عمومی انتخاب شد.

حال آنکه اختلاف هر دو گروه قبل از هر چیز در این است که آیا امامت یک مقام دینی و تابع تشریح و نصب الهی است یا یک سلطنت دنیوی و تابع عوامل اجتماعی؛ چرا که شیعه آن را منصب الهی می‌داند که حتی شخص پیامبر اکرم هم در انتخاب آن نقش مستقلی ندارد، ولی اهل سنت آن را یک سلطنت دنیوی و مقام اجتماعی می‌داند. اهمیت اصل امامت به عنوان یکی از اصول پنج‌گانه اعتقادی در نزد شیعه روشن است؛ شیعه و سنی به دو منبع عظیم قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیت ایشان مبنی بر تمسک به قرآن و عترت طبق حدیث شریف ثقلین اشتراک عقیده دارند؛ و از دیدگاه شیعه، سرچشمه ناب و زلال دریافت علوم و معارف دینی، تعلیمات ائمه هدی علیهم السلام می‌باشد. خطبه شریف امام رضا علیه السلام (عبود احمدی علیه السلام، ۲۲۲/۱-۲۱۶) برهان قاطعی برای اثبات دیدگاه امامت از منظر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان و اثبات لزوم انتصاب الهی امام می‌باشد که آن حضرت در توصیف امامت و بیان فضل و رتبه امام به عنوان جانشین بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله، در مرو ایراد فرمودند. امام رضا علیه السلام با استناد به ۳۵ آیه از قرآن کریم، انتصاب امام را تنها در اختیار خداوند دانسته و فضایی را برای امام برمی‌شمرند که به فرموده ایشان عقول مردم از درک و تشخیص آنها عاجزند چه رسد به انتخاب جانشینی

با آن شرایط و ویژگی‌ها.

این آیات را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

- فضل و رتبه امام: بقره/۱۲۴، انبیاء/۷۲ و ۷۳، آل عمران/۶۸، قصص/۶۸، احزاب/۳۶، جمعه/۴، حدید/۲۱، بقره/۲۴۷، نساء/۵۴ و ۱۱۳.

- عصمت امام: بقره/۱۲۴، انبیاء/۷۳، نساء/۱۱۳، یونس/۳۵.

- علم امام: بقره/۲۴۷ و ۲۶۹، نساء/۵۴ و ۱۱۳، نحل/۱۲۵، روم/۵۶.

- امامت حضرت علی علیه السلام: مائده/۳.

- عدم شایستگی غاصبان خلافت و فرجام آنان: بقره/۹۳ و ۱۰۱ و ۱۲۴، نساء/۵۴ و ۵۵ و ۱۶۷، انفال/۲۲ و ۲۳، توبه/۳۰، قصص/۵۰، عنکبوت/۳۸، غافر/۳۵، محمد صلی الله علیه و آله و سلم / ۸ و ۱۴ و ۲۴.

پژوهش حاضر، تنها با بررسی سه مستند قرآنی امام رضا علیه السلام در این خطبه شریف از منظر تفاسیر شیعه و سنی و همچنین کتب روایی و کلامی هر دو گروه، به اثبات وجوب انتصاب الهی امام می‌پردازد.

۱- بقره / ۱۲۴

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به چند امر آزمود و او همه را به انجام رسانید، خداوند به او گفت: «من تو را برای پیشوایی مردم انتخاب می‌کنم». ابراهیم علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا این پیشوایی را برای فرزندان من نیز قرار بده». خداوند فرمود: «امامت که عهد من است هرگز به ستمکاران نخواهد رسید».

امام رضا علیه السلام در بخشی از این خطبه شریف چنین می‌فرمایند:

ایا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیت آن در بین امت آگاهند تا انتخابات آنان

در آن مورد قابل قبول باشد؟! امامت، جلیل القدرتر، عظیم الشان‌تر، والاتر، منیع‌تر و عمیق‌تر از آن است که مردم با عقول خود آن را درک کنند، یا با آراء و عقائد خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند، امامت چیزی است که خداوند بعد از نبوت و خلقت (مقام خلیل‌اللهی) در مقام سوم، ابراهیم خلیل‌الله را بدان اختصاص داده به آن فضیلت مشرف فرمود، و نام او را بلند آوازه کرد، خداوند می‌فرماید: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** (ای ابراهیم! تو را برای مردم، امام برگزیدم) و ابراهیم عليه السلام از خوشحالی گفت: **وَمِنْ ذُرِّيَّتِي** (آیا از فرزندان و نسل من هم امام برگزیده‌ای؟) خداوند فرمود: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** (عهد من به ظالمین نمی‌رسد) و این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می‌کند. و بدین ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت. (عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۱۷)

برخی از نکاتی که از این آیه می‌توان استفاده کرد:

۱-۱. انتصاب امام در انحصار خداوند

هنگامی که ابراهیم عليه السلام با موفقیت از عهده آزمایش‌های الهی برآمد، خداوند به عنوان پاداش و بنا بر امتنان، او را به مقام امامت منصوب نموده و فرمود: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**.

«جاعل» از صفات فعل تشریحی پروردگار است و صفت تشریح عبارت از راهنمایی بشر به سوی سعادت و فضایل اخلاق می‌باشد؛ یعنی به وسیله تشریح وظایف عبودیت و ارشاد به روابط حقوقی و احکام سیاسی، جامعه بشری را به سوی سعادت سوق می‌دهد.

از جمله شئون تشریح، موهبت منصب نبوت و پیامبری و رسالت و امامت می‌باشد؛ یعنی مردمان شایسته را برگزیند و برای تبلیغ شرایع الهی و تعلیم وظایف عبودیت، به سوی مردم بفرستد. عبارت «للناس» متعلق به کلمه «إماما» می‌باشد. (نواردرخشان، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶) شیخ صدوق در این باره می‌نویسد: «در سخن خدای تعالی که می‌فرماید: **وَ إِذْ قَالَ**

رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱، کلمه «جاعل» که با تنوین ذکر شده صفت خداوند است که نفس خود را به آن وصف فرموده است؛ یعنی نصب خلیفه را او انجام می‌دهد و لا غیر، و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ^۲ که اینجا نیز «خالق» را تنوین داده و خود را به آن وصف فرموده است؛ یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لا غیر. و کسی که ادعا می‌کند او امام را برمی‌گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود؛ زیرا هر دوی آن‌ها در امکان واحدی است.

وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند تا اینکه خداوند خود متصدی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامه خلائقش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست؛ زیرا فرشتگان خدا با همه صفا و وفا و پاکدامنی‌شان چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می‌فرماید:

*بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^۳

و نیز می‌فرماید:

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^۴

در این صورت انسان با همه بی‌خردی و نادانی‌اش چگونه و با چه صلاحیتی می‌تواند امام را انتخاب کند؟!

احکام غیر امامت مثل نماز و زکات و حج و غیره را بنگرید، آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم واگذاشته است؟ مسلماً مردم در این احکام حق اختیار و انتخاب

۱. بقره/۳۰ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت.»

۲. ص/۷۱؛ «... من بشری را از گل می‌آفرینم.»

۳. انبیاء/۲۶-۲۷؛ «... بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به دستور او کار می‌کنند.»

۴. تحریم/۶؛ «... هر چه خدا بگوید نافرمانی نمی‌کنند و همان می‌کنند که به آن مأمور شده‌اند.»

ندارند، پس چگونه مسئله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است به مردم وا گذاشته است؟!» (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۹)

۱-۲. امام و امامت از منظر مفسران

علامه طباطبایی در بیان معنای امام می‌گوید: «امام یعنی مقتدا و پیشوایی که مردم به او اقتدا نموده و در گفتار و کردارش از او پیروی کنند؛ به همین جهت عده‌ای از مفسران^۱ گفته‌اند: مراد از امامت همان نبوت است؛ چون نبی نیز کسی است که امتش در دین خود به وی اقتدا می‌کنند، هم‌چنان‌که خدای تعالی فرموده: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ^۲ (ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای این که به اذن خدا، از او پیروی شود)؛ لیکن این تفسیر به چند دلیل در نهایت درجه سقوط است:

اول اینکه کلمه "امام" مفعول دوم عامل خودش است و عاملش کلمه "جاعلك" است و اسم فاعل اگر به معنای گذشته باشد عمل نمی‌کند و مفعول نمی‌گیرد، وقتی عمل می‌کند که یا به معنای حال باشد و یا آینده. بنا براین قاعده، جمله "إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا" وعده‌ای است به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که در آینده او را امام می‌کند و خود این جمله و وعده از راه وحی به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام ابلاغ شده است؛ پس معلوم می‌شود قبل از آنکه این وعده به او برسد، پیغمبر بوده که این وحی به او شده، پس بطور قطع امامتی که بعدها به او می‌دهند، غیر از نبوتی است که در آن حال داشته است. این پاسخ را بعضی دیگر از مفسرین نیز گفته‌اند.^۳

دوم اینکه ماجرای امامت ابراهیم در اواخر عمر او و بعد از بشارت به اسحاق و اسماعیل بوده است. آیه ۱۲۴ بقره دلالت دارد که این امامت که خدا به او بخشید، بعد از امتحان‌هایی بوده که خدا از او کرد و معلوم است که این امتحانات همان انواع

۱. از جمله فخر رازی، مفتاح الغیب، ۳/۶۴؛ مراغی، تفسیر المراغی، ۲۰۹/۱؛ ابن عاشور، التحرير و التنوير، ۶۸۳/۱.

۲. نساء/۶۴.

۳. از جمله طبرسی در مجمع البیان، ۳۸۰/۱؛ حسینی همدانی در انوار درخشان، ۳۲۶/۱ و بلاغی در آلاء الرحمن ۱۲۳/۱.

بلاهایی بوده که در زندگی بدان مبتلا شده و قرآن کریم به آنها تصریح کرده، که روشن‌ترین آن امتحان‌ها و بلاها، داستان سر بردن از فرزندش اسماعیل بوده، می‌فرماید: قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، تا آنجا که می‌فرماید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ، پسرم در خواب می‌بینم که من به دست خودم ترا ذبح می‌کنم؛ تا آنجا که می‌فرماید: «به درستی که این آزمونی است آشکارا» و این ماجرا در دوران پیری آن جناب اتفاق افتاده؛ هم‌چنانکه قرآن در حکایت از آن می‌فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ، إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ، إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ
 الدُّعَاءِ^۲

شکر خدای را که در سر پیری اسماعیل و اسحاق را به من ارزانی داشت، آری پروردگار من شنوا و دانای به حاجت است.

پس معلوم می‌شود پیش از امامت دارای نبوت بوده؛ بنابراین امامتش غیر از نبوتش بوده است.

برخی دیگر از مفسران، آن را به معنای خلافت و یا وصایت و یا ریاست در امور دین و دنیا گرفته‌اند^۳ - و هیچ یک از اینها نبوده - برای اینکه معنای نبوت این است که شخصی از جانب خدا اخباری را تحمل کند و بگیرد و معنای رسالت هم این است که بار تبلیغ آن گرفته‌ها را تحمل کند. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

از طرفی تقدم و مطاع بودن نمی‌تواند معنای امامت باشد؛ چون مطاع بودن شخص به این معناست که او امر و نظریه‌های او را اطاعت کنند، و این از لوازم نبوت و رسالت است.

خلافت و همچنین وصایت نیز معنایی نظیر نیابت دارد، و نیابت چه تناسبی با امام

۱. صافات/۱۰۲-۱۰۶.

۲. ابراهیم/۳۹.

۳. مانند ابوحنیفه اندلسی در البحر المحیط، ۱/۶۰۳.

می تواند داشته باشد؟

ریاست در امور دین و دنیا نیز همان معنای مطاع بودن را دارد؛ چون ریاست به معنای این است که شخصی در اجتماع مصدر حکم و دستور باشد.

پس هیچ یک از این معانی با معنای امامت تطبیق نمی کند؛ چون امامت به این معناست که شخص طوری باشد که دیگران از او اقتدا و متابعت کنند؛ یعنی گفتار و کردار خود را مطابق گفتار و کردار او بیاورند، و با این حال دیگر چه معنا دارد که به پیغمبری که واجب الاطاعه و رئیس است، بگویند: انی جاعلك للناس نبیا، من می خواهم تو را پیغمبر کنم و یا مطاع مردم سازم، تا آنچه را که با نبوت خود ابلاغ می کنی اطاعت کنند، و یا می خواهم تو را رئیس مردم کنم تا در امر دین امر و نهی کنی، و یا می خواهم تو را وصی یا خلیفه در زمین کنم تا در میان مردم در مرافعاتشان به حکم خدا حکم کنی؟

مواهب الهی صرف یک مشت مفاهیم لفظی نیست، بلکه هر یک از این عناوین، عنوان یکی از حقایق و معارف حقیقی است، و لفظ امامت از این قاعده کلی مستثنا نیست، آن نیز یک معنای حقیقی دارد، غیر حقایق دیگری که الفاظ دیگر از آن حکایت می کند» (المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۱، به تلخیص)

۱-۳. فرق نبوت و امامت و رسالت

از اشارات موجود در آیات و تعبیرات احادیث بر می آید کسانی که از جانب خدا مأموریت داشتند، دارای مقامات مختلفی بودند:

۱-۳-۱. مقام نبوت

یعنی دریافت وحی از خداوند؛ بنا بر این «نبی» کسی است که وحی بر او نازل می شود و آنچه را به وسیله وحی دریافت می دارد، چنان که مردم از او بخواهند، در اختیار آنها می گذارد.

۱-۳-۲. مقام رسالت

یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن؛ بنابراین رسول کسی است که موظف است در حوزه مأموریت خود بکوشد و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند.

۱-۳-۳. مقام امامت

یعنی رهبری و پیشوایی خلق؛ در واقع امام کسی است که با استفاده از قدرت‌های لازم، احکام خدا را ° تا حد امکان و توان - عملاً اجرا و پیاده نماید، و اگر چه نتواند رسماً تشکیل حکومت دهد.

به عبارت دیگر وظیفه امام، تبیین و اجرای دستورات الهی است، در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورات می‌باشد. باز به تعبیر دیگر، رسول «ارائه طریق» می‌کند ولی امام «ایصال به مطلوب» می‌نماید (علاوه بر وظایف سنگین دیگری که قبلاً اشاره شد).

کوتاه سخن اینکه امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است، امام رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است.

امام با نیروی معنوی موهبتی خود، افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند، با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد و با نیروی حکومت خویش یا قدرت‌های اجرایی دیگر، اصول عدالت را اجرا می‌نماید.

بر این اساس، ممکن است شخصی مقام پیامبری و تبلیغ و رسالت را داشته باشد ولی مقام امامت در او نباشد. این مقام، نیازمند شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم علیه السلام پس از آن همه امتحانات و شایستگی‌ها بدان رسید، آخرین حلقه سیر تکاملی حضرتش بود.

آنها که امامت را فقط «فرد شایسته و نمونه بودن» می‌دانند، گویا به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم بوده است. و آنها که امامت را فقط «سرمشق و الگوبودن» برای مردم می‌پندارند، بنگرند که این صفت برای ابراهیم و همه انبیا و رسل، از آغاز دعوت نبوت وجود دارد. اساساً به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد؛ چرا که اعمالش الگوست.

بنابراین مقام امامت، مقامی است بالاتر از این‌ها و حتی برتر از نبوت و رسالت، و این همان مقامی است که ابراهیم پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۴۰-۴۴۳)

این حقیقت اجمالاً در حدیث بامعنا و جالبی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

ان الله تبارك و تعالی اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان يتخذہ نبیاً، و ان الله اتخذہ نبیاً قبل ان يتخذہ رسولا، و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان يتخذہ خلیلاً، و ان الله اتخذہ خلیلاً قبل ان يجعله اماماً، فلما جمع له الاشیاء قال: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛ قال: فمن عظمها فی عين ابراهیم قال: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ قال: لا يكون السفیه امام التقی.

خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد. و خداوند او را به عنوان نبی برگزید، پیش از آنکه او را رسول خود سازد. و او را رسول خود برگزید، پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند. و او را خلیل خود قرار داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد. هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که گفت: خداوند از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن، فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها نمی‌رسد؛ یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد. (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰، باب طبقات الانبیاء)

۱-۴. امامت، «عهد» الهی

امام رضا علیه السلام در خطبه مورد بحث فرموده‌اند: پس از اینکه خداوند بشارت نایل شدن به مقام امامت را به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام داد، ایشان در حالی که از این خبر بسیار مسرور بود، به خداوند عرض کرد:

قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي

گفت از فرزندان من نیز پیشوا و امام قرار بده.

طبرسی می‌گوید: «بهتر این است که این جمله از ابراهیم علیه السلام به طور سؤال و تقاضا صادر گردیده باشد؛ یعنی خداوندا از فرزندان من نیز پیشوا و امام قرار بده. ابراهیم علیه السلام این طور گفت تا بداند که آیا از نسل وی نیز کسانی به این مقام خواهند رسید یا نه؟ (خداوند در پاسخ فرمود):

قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

ستمکاران هرگز به امامت نمی‌رسند.

طبرسی در ادامه به نقل از مجاهد می‌گوید: منظور از «عهد»، امامت است. این معنا از حضرت باقر علیه السلام نیز نقل گردیده، یعنی ستمکار لایق «امامت» نیست.

وی همچنین معتقد است که از جمله: قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ که خداوند در جواب ابراهیم علیه السلام فرمود، استفاده می‌شود که برخی از فرزندان ابراهیم علیه السلام که ستمکار نباشد به امامت می‌رسند؛ زیرا اگر خداوند نمی‌خواست که هیچ یک از فرزندان وی به امامت برسند در پاسخ می‌فرمود: «لا يَنَالُ عَهْدِي ذُرِّيَّتَكَ» یعنی هیچیک از ذریه تو به امامت نمی‌رسند و حال آنکه فرموده است: قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

از لحاظ جمله‌بندی ممکن بود که گفته شود «لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمُونَ»؛ [یعنی «عهدی» مفعول و «الظالمون» فاعل باشد] چنانکه در قرائت ابن مسعود نیز همین طور واقع شده است.

علمای مذهب امامیه برای لزوم «عصمت امام» به این آیه استدلال کرده‌اند؛ به این بیان

که خداوند، به طور صریح فرماید: امامت به ستمکار نمی‌رسد. این را نیز می‌دانیم کسی که معصوم نیست بالاخره یا به خود یا به دیگران ستم کرده است. نتیجه این که شخص ستمکار هرگز نمی‌تواند «امام» باشد.

ممکن است کسی بگوید که از آیه همین قدر استفاده می‌شود که ظالم در حال ظالم بودنش به امامت نمی‌رسد؛ ولی آیه دلالت ندارد که اگر توبه کرد بعد از توبه نیز ممکن نیست به امامت نایل شود.

در پاسخ باید گفت: ظالم هر چند توبه هم کند باز آیه دلالت دارد که او تا آخر عمر نمی‌تواند به امامت برسد؛ زیرا آیه در آن حالی که ظالم، ظلم می‌کند شامل وی می‌گردد و می‌گوید: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، و کلمه «لا ینال» چنانکه می‌بینیم مطلق است و مقید به زمان مخصوص نیست و لذا شامل همهٔ زمان‌ها می‌شود.

نتیجه، این می‌شود که کسی که ظلم کرد - هر چند بعداً توبه هم بکند - در هیچ زمانی به امامت نمی‌رسد. (مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱)

امام رضا علیه السلام نیز پس از ذکر آیه ۱۲۴ سوره بقره می‌فرماید: «این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل می‌کند و به این ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت. سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل وی [ابراهیم علیه السلام] او را گرامی داشت.»

۱-۵. نتیجه‌گیری

از آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره - که امام رضا علیه السلام در اثبات منصوص بودن امامت از جانب خدا به آن استناد فرموده‌اند - استفاده می‌شود که امام یعنی رهبر معصوم همه جانبه مردم، باید از طرف خدا تعیین گردد؛ زیرا اولاً امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است. بدیهی است چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است؛ ثانیاً افرادی که رنگ ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم - اعم از

ظلم به خویشتن یا ظلم به دیگران و حتی یک لحظه بت پرستی - وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند، یعنی امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد. و آیا کسی جز خدا می تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟! (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۴۴؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۵) از سوی دیگر پیامبر ﷺ در حدیث مشهور ثقلین فرمودند:

انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، انظروا کیف تخلفونی فیها.
(الافصاح، ص ۲۲۳)

واژه «مُخَلَّفٌ» نشانگر این است که پیامبر اکرم ﷺ بایستی از سوی خداوند جانشین معرفی کند. از ضمیمه قرآن به اهل بیت بر می آید که جانشین او تنها جنبه حاکمیت سیاسی و زمامداری اجتماعی ندارد، بلکه در تمامی شئون و ابعاد شخصیت رسول الله ﷺ جانشینی دارد به جز نبوت تشریحی و قانون آوری، که خود بارها از جمله در حدیث مشهور منزلت تذکر فرمودند:

یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی إلا انه لا نبی بعدی.
ای علی تو نسبت به من جایگاه هارون را داری نسبت به موسی، به جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود. (الطرائف، ج ۱، ص ۵۱)

۲- انبیاء/۷۳

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

امام رضا علیه السلام پس از استناد به آیه ۱۲۴ سوره بقره، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل دانسته و با اشاره به آیات ۷۲ و ۷۳ سوره انبیاء فرمودند: خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل ایشان، وی را گرامی داشت (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۷).

با توجه به توضیحاتی که در مورد واژه «جاعل» ذیل آیه ۱۲۴ بقره ذکر شد، می‌توان گفت که خداوند متعال فعل «جعل» در آیه ۷۳ سوره انبیاء را به کار برده تا باز هم انتصاب ائمه مدنظر این آیه را به خود نسبت دهد. اما منظور از ائمه در این آیه کیانند؟ و چه ویژگی‌هایی دارند؟

۱-۲. مصادیق ائمه، در آیه ۷۳ انبیاء

ابن شهر آشوب در کتاب *متشابه القرآن* در فصل خلیفه و جانشین الهی آیاتی را آورده که برگزیده شدن شماری از پیامبران از طرف خداوند را بیان می‌دارد؛ از جمله: آدم و نوح (آل عمران/۳۳)؛ آدم (بقره/۳۰)؛ ابراهیم علیه السلام (بقره/۱۳۰)؛ موسی علیه السلام (اعراف/۱۴۴)؛ طالوت (بقره/۲۴۷)؛ مریم علیها السلام (آل عمران/۴۳)؛ و دیگر انبیاء و اوصیا (حج/۷۵).

این گونه آیات برای ما نسبت به آنها علم حاصل می‌کند تا ایشان را بشناسیم و از آنها تبعیت کنیم.

آنگاه به گروهی دیگر از آیات اشاره می‌کند که خداوند متعال نامی از افراد مورد نظر آیه نبرده است؛ از جمله آیات: ص/۴۷، فاطر/۳۲، دخان/۳۲، اسراء/۷۰، انبیاء/۷۳، قصص/۵.

ابن شهر آشوب می‌افزاید: برای شناخت این افراد، به نصّ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احتیاج داریم. نصوصی که در این مورد وارد شده است دو نوع هستند:

۱- آن دسته از روایاتی که اهل بیت علیهم السلام در مورد تعداد و اسمای جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پدران و گذشتگان نشان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل و جمع‌آوری نموده‌اند، که اجماعشان بر آن روایات برای ما حجت است.

۲- آن دسته از روایاتی که اهل تسنن نقل کرده‌اند و خود بر دو نوع است:

اول - روایاتی که به تعداد جانشینان پیامبر ﷺ بدون تعیین آنها دلالت دارند؛ مانند این روایت پیامبر که فرمود:
يكون بعدي اثنا عشر خليفة.

دوم - روایاتی که بر تعیین جانشینان پیامبر ﷺ دلالت دارند؛ مانند حدیث شریف و متواتر تقلین:

إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

بسیاری از راویان، حدیث مذکور را روایت کرده‌اند... علاوه بر اینکه امامیه و زیدیه نیز بر صحت این حدیث اجماع دارند.» (متشابه القرآن، ج ۲، ص ۵۵-۵۸، نقل به تلخیص).

۲-۲. مستندات روایی

با عنایت به این مطالب، به روایاتی می‌پردازیم که ذیل آیه ۷۳ سوره انبیاء به ما رسیده است:

۱- امام صادق عليه السلام از قول پدر بزرگوارشان فرمودند: «در قرآن و کتاب خدا دو گروه از امامان یاد شده‌اند؛ یکی ائمه حق است که می‌فرماید: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۱ و آنها امامان و پیشوایان خلق‌اند به امر و فرمان پروردگار، نه به امر و فرمان مردم. خلاق را به سوی خدا دعوت و رهبری نمایند و امر و حکم الهی را بر هر چیز مقدم بدانند؛ دیگری ائمه کفر و ضلال است که می‌فرماید: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ^۲ اینان پیشوایانی باشند که مردم را به سوی آتش جهنم فرا می‌خوانند، و از امر و حکم پروردگار پیروی نمایند، به میل و هوای نفسانی و خلاف قرآن و دستور خدا میان مردم حکم کنند و امر خود را بر فرموده پروردگار مقدم بدانند» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱؛ اصول کافی ج ۲ ص ۱۷۰).

۱. سجده/۲۴.

۲. قصص/۴۱.

۲- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «آیه وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا بطور خاص در مورد ذریه فاطمه سلام الله عليها نازل شده است که خداوند آنها را امامانی قرار داد که به امرش هدایت می‌کنند.» (تفسیر فرات کوفی ج ۱ ص ۳۲۹)

۳- امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مراد از "ائمه" در آیه وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، امامانی از ذریه فاطمه سلام الله عليها هستند، و آنچه به ایشان وحی می‌شود چیزهایی است که به وسیله فرشته روح بر ایشان نازل می‌شود.» (تأویل الآيات ص ۳۲۳؛ البرهان ج ۳ ص ۸۲۹)

۲-۳. نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب یاد شده، از بیان مورد فعل «جعل»، در آیات ۱۲۴ سوره بقره و ۷۳ سوره انبیاء، می‌توان نتیجه گرفت که نصب امام در انحصار و اختیار خداوند است و تنها به جعل او صورت می‌گیرد و لا غیر.

آیات ۷۲ و ۷۳ سوره انبیاء به مقام امامت و رهبری ابراهیم علیه السلام و فرزندانش (اسحاق و یعقوب) و بخشی از صفات و برنامه‌های مهم و پرارزش آنها بطور جمعی اشاره می‌کند.

در آیه ۷۳ مجموعاً هفت قسمت از این ویژگی‌ها برشمرده شده که می‌توان آنها را شرحی برای صالح بودن آنها دانست، که در آیه قبل آمده است، از جمله این که می‌فرماید:

«ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم» وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً یعنی علاوه بر مقام «نبوت و «رسالت» مقام «امامت» را نیز به آنها دادیم، به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است.

نیز فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می‌کند: «آنها به فرمان ما هدایت می‌کردند يَهْدُونَ

بِأَمْرِنَا؛ نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود. وارث آن گردید.» (تفسیر نمونه، ج ۱۳ ص ۴۵۵-۴۵۶)

۳- قصص / ۶۸

و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و آنان
اختیاری ندارند. منزّه است خدا، و از آنچه [با او] شریک می‌گردانند
برتر است.

امام رضا علیه السلام در بخش دیگری از خطبه شریف خویش، غاصبین منصب الهی خلافت را محکوم می‌کند. حضرتش ضمن سلب هرگونه اختیار برای مردم در انتخاب امام، توجه ایشان را به ندای قرآن در آیه ۶۸ قصص جلب می‌کند. آنگاه به این آیه شریفه در جهت اثبات ادعای خویش استناد می‌فرماید. (عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱ ص ۲۲۰)

۳-۱- بررسی وجوه «ما» و «یختار»

برخی از مفسران^۱ برای معنای این آیه دو وجه ذکر کرده اند:

۱- «ما» نافیه و وقف بر «یختار» است؛ بنا بر این وجه، مفهوم آیه این گونه است: خدای تو هر چه بخواهد خلق می‌کند و هر چه برای آنها اصلح است برمی‌گزیند، و هر که برای رسالت صالح‌تر است برمی‌انگیزد؛ از این جهت می‌گوید: ما كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ، اختیار آنها به دست خودشان نیست، بلکه به دست خداست.

شیخ طبرسی و علاء الدین بغدادی در توضیح این مطلب می‌گویند: «بنابراین قرآن می‌خواهد پاسخ مشرکانی را بدهد که می‌گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ

۱. مجمع البیان، ۴۱۰/۷؛ مفاتیح الغیب، ۱۱/۲۵؛ روض الجنان، ۱۵۸/۱۵؛ الكشف و البیان، ۲۵۷/۷.

عَظِيمٍ^۱ (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از مکه یا طائف نازل نشد). منظورشان این بود که چرا قرآن بر رئیس مکه، ولید بن مغیره یا بر رئیس طائف، عروه بن مسعود تقفی نازل نشد.^۲

۲- «ما» موصوله و مفعول «یختار» است؛ بنا بر این وجه، مفهوم آیه این گونه است:

خدای تو آن چیزی را اختیار می‌کند که مطابق مصلحت و به خیر آنهاست.

این معنی هم با معنای اول تفاوتی ندارد؛ زیرا مفاد آن این است که اختیار به دست خداست نه مردم؛ زیرا اختیار به دست کسی است که علم به احوال شخص داشته باشد و چنین علمی مربوط به خداوند است؛ از سوی دیگر، اختیار، یعنی گرفتن خیر؛ کسی که علم به خیر ندارد، چگونه می‌تواند خیر بگیرد؟

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ: خداوند مقدس و متزه است از اینکه در خلق و اختیار،

او را شریکی باشد.

۳-۲. مستندات روایی

۱- علی بن ابراهیم معتقد است که منظور از این آیه، آن است که خداوند امام را اختیار می‌کند و دیگران در این مورد اختیاری ندارند. خداوند در آیه بعد می‌فرماید: وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ^۳ منظور اراده ایشان است برای اختیار امام بعد از رحلت رسول ﷺ، که خداوند به وسیله این آیه پیامبر را قبل از آن واقعه باخبر فرمود. (تفسیر قمی، ج ۱ ص ۱۳۳)

۲- پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: خداوند آدم را آن چنانکه می‌خواست آفرید و هر که را می‌خواست برگزید از آن جمله پروردگار عالم از بین تمام خلائق، من و اهل بیت مرا برگزید؛ مرا به رسالت و علی عليه السلام را به وصایت اختصاص داد و اختیاری به خلائق

۱. زخرف/۳۱.

۲. مجمع البیان، ۴۱۰/۷؛ لباب التأویل، ۳۷۰/۳.

۳. قصص/۶۹ و آنچه را سینه‌هایشان پوشیده یا آشکار می‌دارد، پروردگارت می‌داند.

نداد تا به دلخواه خود کسی را به رسالت و یا امامت برگزیند. من و اهل بیتم، بهترین خلق خدا و برگزیده ذات اقدس پروردگاریم. پاک و منزّه است خدای تعالی و برتر از آن است که کفار مکه برای حضرت احدیت حق شریک بیاورند. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱ ص ۲۵۶؛ البرهان، ج ۴ ص ۲۸۶؛ تفسیر جامع، ج ۵ ص ۱۹۰)

این حدیث را حافظ محمد بن موسی شیرازی - از مشایخ و بزرگان علمای عامه - در کتابی که از دوازده تفسیر عامه استخراج کرده، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است. (الطرائف، ج ۱ ص ۹۷؛ البرهان، ج ۴ ص ۲۸۶)

۳- شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، با ذکر سند از سعد بن عبدالله قمی حدیثی طولانی از حجت بن الحسن (عج) روایت می‌کند به این مضمون: «عرض کردم ای فرزند مولای من! از علت اینکه مردم از اختیار امام برای خویش ممنوع شدند به من خبر دهید. فرمودند: انتخاب پیشوای مصلح یا مفسد؟ عرض کردم مصلح را. فرمودند: ممکن است اشتباه کنند و بجای مصلح، مفسد را انتخاب کنند؛ چون کسی از درون دیگری باخبر نیست که صلاح طلب است یا فسادجو. و فرمود علت همین است و من برای تو برهانی می‌آورم که عقلت آن را بپذیرد. سپس فرمود: به من خبر بده از رسولانی که خدا آنها را فرستاده است و کتاب به آنها نازل کرده و به وحی و عصمت تأییدشان کرده؛ چراکه ایشان پیشوایان امم باشند و به حسن انتخاب، راهبرترند؛ مانند موسی و عیسی علیهما السلام. آیا ممکن است با وفور عقل و کمال علم، در موقع انتخاب، شخص منافقی را اختیار کنند به گمان اینکه مؤمن و معتقد است؟ عرض کردم نه. فرمود: این موسی کلیم الله است که با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او، از اعیان قوم و وجوه لشکر خود برای میقات پروردگار خویش، هفتاد کس را انتخاب کرد از کسانی که شکی در ایمان و اخلاصشان نداشت و انتخاب او به یک دسته منافق اصابت کرد. خداوند می‌فرماید:

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا^۱

تا آنجا که می فرماید:

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ^۲

چون ملاحظه کنیم که انتخاب برگزیده خدا با افسد اصابت می کند نه اصلح؛ با اینکه گمان می برد او اصلح است نه افسد، دانستیم انتخاب امام مخصوص کسی است که می داند ما فی الصدور و آنچه در درون مردم نهان است را، و باطن مردم بر او آشکار است و می دانیم که اختیار مهاجر و انصار هیچ ارزشی ندارد؛ در حالی که انتخاب پیامبران بر اهل فساد اصابت می کند با آنکه مقصودشان انتخاب صالح بوده است». (کمال الدین ج ۲ ص ۴۶۱؛ احتجاج، ج ۲ ص ۴۶۴؛ نور الثقلین، ج ۴ ص ۱۳۷)

۳-۳. نتیجه گیری

برای نتیجه گیری از مجموع مطالبی که در مورد این آیه شریفه ذکر شد، از کلام شریف لاهیجی استفاده می کنیم که می گوید: «از جمله مفاد این آیه کریمه، امامت است که زمام اختیار آن در قبضه قدرت قادری است که به حکمت و مصلحت هر که را داند که صلاحیت آن دارد او را به امامت خلایق برمیگزیند و مردم را در آن اختیاری نیست؛ زیرا ممکن است رأی مردم به جاهلی تعلق گیرد که از آن فسادها در عالم ناشی شود؛ چنانچه شد. پس اختیار امام به اجماع جمعی از اجلاف عرب، باطل محض و مستلزم سوء عاقبت است - نعوذ بالله منه». (تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳ ص ۴۹۱)

۴- نتیجه نهایی

با بررسی سه مستند قرآنی خطبه امام رضا علیه السلام از منظر تفاسیر و کتب کلامی و روایی، این نتیجه حاصل می شود که امامت عهدی است از سوی پروردگار و مقامی است بس بلند که علم و عصمت و افضلیت، لازمه آن است. درک و تشخیص این

۱. اعراف/ ۱۵۵ «و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید».

۲. بقره/ ۵۵ «تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس در حالی که می نگریستند، صاعقه شما را فروگرفت».

ویژگی‌ها در حیطة قدرت خداوند متعال است، بنابراین اختیار امام در انحصار حضرت حق می‌باشد و تنها به جعل و نصب او تحقق می‌پذیرد.

منابع

- قرآن کریم، محمد مهدی فولادوند، تهران، انتشارات دفتر مطالعات تاریخ و سازمان اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۱ق.
۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *مشابه القرآن و مختلفه*، قم، انتشارات بیدار، چاپ اول ۱۴۱۰ق.
 ۲. _____، *مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)*، قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ش.
 ۳. ابن بابویه، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا (علیهم السلام)*، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
 ۴. _____، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم ۱۳۹۵ق.
 ۵. ابن طاووس، سید علی بن موسی، *الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف*، قم، مطبعة الخيام، ۱۴۰۰ق.
 ۶. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التنویر (تفسیر ابن عاشور)*، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی، بی تا.
 ۷. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
 ۸. اندلسی ابوحیان، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
 ۹. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول ۱۴۱۶ق.
 ۱۰. بروجردی، سید محمد ابراهیم، *تفسیر جامع*، تهران، انتشارات صدر، چاپ ششم ۱۳۶۶ ش.
 ۱۱. بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، *لباب التأویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۱۵ق.
 ۱۲. بلاغی نجفی، محمد جواد، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت، چاپ اول ۱۴۲۰ق.
 ۱۳. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول ۱۴۲۲ق.
 ۱۴. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، *تأویل الآیات الظاهرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۴۰۹ق.
 ۱۵. حسینی همدانی، سید محمد، *انوار درخشان*، تهران، کتابفروشی لطفی، چاپ اول ۱۴۰۴ق.
 ۱۶. شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، دفتر نشر داد، چاپ اول ۱۳۷۳ش.

۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم ۱۴۱۷ ق.
۱۸. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج لأهل اللجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم ۱۳۷۲ ش.
۲۰. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، *نور الثقلین*، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم ۱۴۱۵ ق.
۲۱. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم ۱۴۲۰ ق.
۲۲. فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات کوفی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۰ ق.
۲۳. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم ۱۳۶۷ ش.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، جواد مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، چاپ اول بی تا.
۲۵. مراغی، احمد بن مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۶. مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش عقاید*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین المللی سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
۲۷. مفید، محمد بن محمد، *الافصاح فی الإمامة*، قم، دارالمفید (کنگره شیخ مفید)، چاپ اول ۱۴۱۳ ق.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول ۱۳۷۴ ش.